

مردن از سرما

● **نسیم آصف:** «چیزهای عجیب و غریبی می‌دیدم که ناگهان از خواب پریدم. وقتی فهمیدم همه‌اش رویا بوده، پکر شدم. در خواب، پیرمردی خرقه‌پوش بالای سرم می‌چرخید و صدا می‌زد فاروق، فاروق! گویا می‌خواست راز تاریخ را بر من فاش کند. اما قصد داشت پیش از گفتن راز آرام بدهد. باور دارم که هرچیز تاوانی دارد، بنابراین با خودم گفتم آرام را تحمل می‌کنم تا بتوانم راز را بشنوم. با شرمندگی داندان‌هایم را به هم می‌فشردم و صوری می‌کردم تا شاید به هدفم برسم. اما سرانجام کاسه صبرم لبریز شد و خیس عرق از خواب بیدار شدم. صدای همههمه پلاژ و موتورها و ماشین‌ها را می‌شنیدم». این بخشی از رمان «خانه خاموش» اهوران پاموک است که به تازگی با ترجمه مژده الفت در نشر ماهی به چاپ رسیده است. «خانه خاموش» رمانی است که پیش از این چند ترجمه مختلف از آن به زبان فارسی وجود داشت و این موضوعی است که مژده الفت نیز در یادداشت ابتدایی کتاب به آن اشاره کرده و دلایل خود از انتشار ترجمه‌اش را شرح داده است. او در یادداشت کوتاهش نوشته زمانی که مشغول ترجمه «خانه خاموش» بوده چند ترجمه از آن با فواصل کوتاه به چاپ می‌رسند و گرچه در ابتدا از صرافت ادامه کار می‌افتد اما بعد از آنکه ترجمه‌های موجود را می‌خواند تصمیم می‌گیرد که ترجمه‌اش را کامل و منتشر کند چراکه «بهترین راه نقد ترجمه یک کتاب ترجمه دوباره آن است.» «خانه خاموش» روایتی از سه نسل در سال‌های سیاه دهه هشتاد ترکیه است؛ سال‌هایی پر از التهاب و یاس و ناامیدی. ماجرای رمان با سفر دو برادر و یک خواهر برای گذراندن تعطیلات تابستانی و دیدن مادر بزرگشان شکل می‌گیرد و مثل اغلب آثار پاموک چند راوی دارد. در بخشی دیگر از رمان می‌خوانیم: «ساعت از نیمه شب گذشته بود، اما هنوز تق‌وپوقشان را می‌شنیدیم. کنج‌کاو بودم بدانم آن پایین چه می‌کنند. چرا نمی‌خوایدند و مرا با سکوت شب تنها نمی‌گذاشتند؟ از روی تخت بلند شدم، رفتم کنار پنجره و پایین را نگاه کردم. نور اتاق رجب افتاده بود توی باغ، چه کار داری می‌کنی، کوتوله! ترسیدم!» خیلی مودی است. وقتی نگاهم می‌کنند، می‌فهمم تک‌تک حرکاتم را با دقت زیر نظر گرفته است و دارد توی آن کبر زدنش می‌کند. گویا خیال داشتند شب‌ها را هم زهرمارم کنند و تفراتم را آلوده...».

«آتش‌بازی» عنوان مجموعه داستان‌



نادر شهریوری (مدقی)

«بازخواندن اهمیت دارد، نه خواندن.» ازدواج خورخه لوئیس بورخس با ماریا کوداما شوایتسر ازجمله ترفندهای بورخسی است؛ زیرا آن را مستعد فرایندی بی‌پایان از تفسیر می‌کند: ازدواج مردی کهنسال با زنی جوان. آن‌هم نه در محل اقامت بورخس در بوئنوس آیرس یا ژنو، بلکه در شهری دورافتاده در پاراگوئه که «در کمال تعجب نیاز به حضور هیچ‌کدام‌شان نبود... مشکل دیگر زمانی پدید آمد که معلوم شد کنسولگری پاراگوئه در ژنو هیچ سندی ندارد که نشان بدهد ازدواج به طور قانونی در جای ثبت شده است. یک پیچش بورخسی دیگر هم بعدا افزوده شد: مقامات آرژانتینی قصد داشتند ازدواج را فسخ کنند؛ اما نتوانستند چون ازدواج سندی نداشت که آن را فسخ کنند.»^۱
بااین حال و با وجود ازدواج مشکوک بورخس در بیوگرافی‌های بورخس، ازدواجش با ماریا کوداما در آوریل ۱۹۸۶ ثبت می‌شود. بورخس تفسیر واقعه ازدواجش را؛ ازدواجی را که تنها چند ماهی پس از آن زنده می‌ماند، به عهده خوانندگان می‌گذارد.

آزادی خواننده در جهان بورخسی بی‌حدوصر است. بورخس خواننده را آزاد می‌گذارد تا اتفاق را تفسیر کند. به نظر بورخس «هر بار کتابی خوانده یا بازخوانده می‌شود، اتفاقی برای آن می‌افتد.»^۲ این اتفاق آزادی خواننده است. آزادی خواننده به تفسیر او از متن ارتباط پیدا می‌کند؛ اما این آزادی مانند هر آزادی دیگر از دامنه قدرت و در اینجا قدرت نویسنده می‌کاهد. به نظر بورخس نویسنده در اسس فاقد مرجعیتی تام‌وتمام است. او نه‌تنها مالک نوشته‌های خود نیست؛ بلکه قبل از آن هم مالک ایده‌ای منحصر به خود نیست. در حقیقت نویسنده تنها وارث متونی به‌جامانده از قبل است؛ چنان‌که بورخس خود چنین بود. بورخس در همه نوشته‌های خود همواره به‌عنوان نویسنده غیب‌دار.

او در سراسر تاریخ ذهنی بشری با اتکا به ایدئالیسم فلسفی شگفت‌آور خود اشباحی را برمی‌انگیزاند و روحی در آنها می‌دمد و آنان را به سخن گفتن وامی‌دارد که روح و سخن خودش نیست. آدمی از نگاه بورخس چنان طوفانی زسته می‌کنی، کوتوله! هر چه کار داری می‌کنی، کوتوله! ترسیدم!»

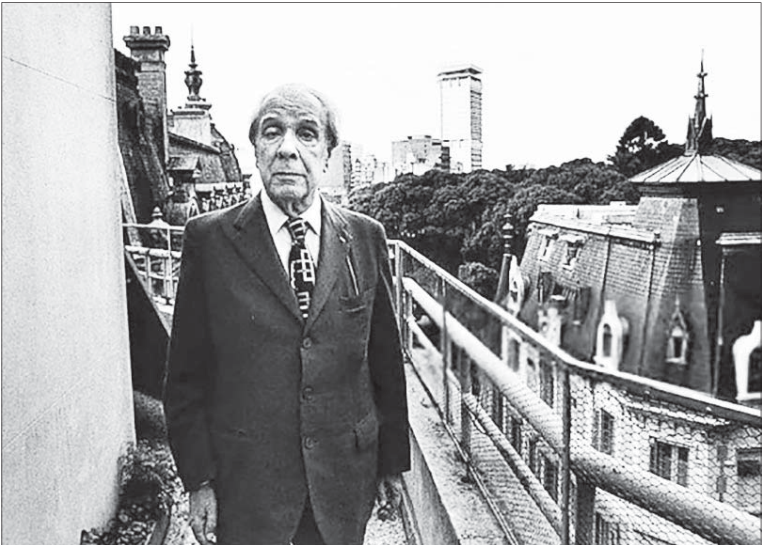
او در سراسر تاریخ ذهنی بشری با اتکا به ایدئالیسم فلسفی شگفت‌آور خود اشباحی را برمی‌انگیزاند و روحی در آنها می‌دمد و آنان را به سخن گفتن وامی‌دارد که روح و سخن خودش نیست. آدمی از نگاه بورخس چنان طوفانی زسته می‌کنی، کوتوله! هر چه کار داری می‌کنی، کوتوله! ترسیدم!»

متن‌هایی که نمی‌توان میدایی برایشان در نظر گرفت؛ چون همواره و از قبل وجود داشته‌اند. بنابراین اگر نویسنده‌ای درصدد نوشتن متنی باشد، فی‌الواقع گذشته را تکرار می‌کند و نه آنکه متنی بدیع و اصیل بیافریند. در اینجا اصلات متن مؤلف ناممکن می‌شود. در اساس بورخس با هر نوع اصالت به معنای بکر یا ایدئالی منحصربه‌فرد مخالف است و هر متنی را نوعی سرقت تلقی می‌کند. سرقت از ایده‌ای که قبل از این وجود داشته و نویسنده فقط آن را تکرار می‌کند. مقصود از سرقت ادبی آن است که هر متن از هر نویسنده‌ای بدون تأثیرپذیری از دیگران و دخالت نویسنده در روندی که به آن خلایقت نویسنده نام می‌دهند، امری محال است و نوشتن مانند هر کنش هنری دیگر درهرحال و غالباً «منبع تکرار» است.

«تکرار» مقوله‌ای مهم در «ادبیات» و «سیاست» است و غالباً آن را با مفهومی به نام «این‌همانی» مرتبط می‌دانند. مقصود از این‌همانی آن است که تکرارهای بعدی همواره بازتولیدی از الگوی مثل اعلا و صرفاً سایه‌هایی از آن هستند که گرچه شانی پایین‌تر از الگوی اولیه دارند، در حالت ایدئال بازتولیدی بی‌کم‌وکاست از الگوی اولیه‌اند که سعی بر «این‌همانی» با آن دارند. این تعبیر از این‌همانی با مُثل افلاطونی پهلوی می‌زند و به بیان دقیق‌تر مثل افلاطونی اس‌واساس این‌همانی است. در دنیای ادبیات با بورخس ایده کهن

شکل‌های زندگی؛ درباره بورخس به مناسبت انتشار «واپسین گفت‌وگو»

ضرورت تکرار



و هژمونی افلاطونی خدشه‌دار می‌شود و «تکرار» به‌مثابه خوانش هر متن نه به واسطه تطبیق با مُثل اعلا که به واسطه خود تکرار اهمیت پیدا می‌کند. دراین‌صورت کنش تکرار و ازجمله کنشی که از طرف خواننده انجام می‌شود، نه ارزشی پایین‌تر؛ بلکه ارزشی برابر یا حتی بالاتر از متن اولیه؛ اما درهرحال «متفاوت» دارد. تفاوت در پی تکرار هر متنی و ازجمله متن ادبی حاصل می‌شود. این تفاوت نوعی پویایی ناهم‌گونی و متفاوت‌بودن را نمایان می‌کند. «تکرار»ی که بورخس از آن سخن می‌گوید، شباهتی آشکار با تکرار کی‌یرگکور دارد که تکرار در حین تکرار تنها بر پایه ایجاد تفاوتی اجتناب‌ناپذیر ممکن می‌شود. ایده کی‌یرگسوری تکرار در مقابل تذکر قرار می‌گیرد، تذکر که می‌توان از آن به یادآوری تعبیر کرد، درصدد به‌یادآوردن چیزی است که از قبل وجود داشته است و گویا اکنون از یاد رفته است. «تذکار به حقیقتی دست می‌یازد که از پیش وجود دارد؛ اما از یاد رفته است. در مقابل، از طریق تکرار، فرد حقیقتی را از سر می‌گیرد یا از نو خلق می‌کند و بار دیگر آن را به قلمرو هستی می‌آورد. به عبارت دیگر تذکار رو به سوی گذشته دارد؛ اما تکرار رو به سوی آینده دارد.»^۲

گشودگی به آینده نویسنده را ترغیب و همین‌طور مستعد بازآفرینی متونی می‌کند که گرچه در گذشته وجود داشته‌اند، نویسنده به واسطه ضرورت تکرار در «اکنون» آن را با تفاوتی‌که



خورخه لوئیس بورخس: واپسین گفت‌وگو
شایسته پیران
نشر نی

صداهایی از جای دیگر



نوشتن یا ننوشتن
«ماجرا چطور شروع شد؟ به‌گمانم این‌طور: تنها توی آشپزخانه ایستادم و دماغم را به شیشوی پنجره چسبانده‌ام. پشت پنجره هیچ خبر نیست. هیچ نیازی به توصیف منظره نیست. خیلی‌ها مثل ما توی این‌جور خانه‌ها زندگی می‌کنند. میلیون‌ها نفر. در هر حال توصیف آن اهمیتی ندارد...» چند صفحه نخست رمان «بی‌پناه» نوشته البویه آدام با این توصیفات از خانه‌ای آغاز می‌شود که در یکی از «شهرک‌های مسکونی مدرن» واقع شده است و زندگی پیش‌یافتاده‌ای آنجا در جریان است: «نوعی زندگی که انسان را ودار می‌کند هر آن‌چه را که داخل و اطراف آن‌ها می‌گذرد فراموش کند.»

در نظر راوی داستان تمام ساکنان این شهرک‌ها زندگی کسالت‌بار و تکراری دارند و به «آدم‌هایی بی‌تفاوت، منزوی، طردشده و خومختار» بدل شده‌اند. چنان‌که در مقدمه‌ی مترجم آمده است البویه آدام برای نوشتن یا ننوشتن «بی‌پناه» چهار سال با خود کلجارب رفت تا اینکه سرانجام به‌قول خودش تسلیم شد: «انتخاب به آن نبود... اما ما، قوی شخصیت اصلی و راوی داستان بود که از اول همراه من بود.» مقدمه مترجم اطلاعاتی از زندگی و کارنامه کاری البویه آدام نیز به‌دست می‌دهد. آدام در حومه پاریس سال ۱۹۷۴ به دنیا آمد در خانواده‌ای از طبقه متوسط. گوشه‌گر و خجالتی بود و جدی و سرد و افسرده و غمگین. چنان‌که خود گفته است: «من حتی وقتی بین دوستانم حضور داشتم انکار غایب بودم» همین انزوا گویا او را به‌سمت نوشتن سوق می‌دهد: «نویسنده کسی است که هم حضور دارد و هم غایب است، جزئیات را مشاهده می‌کند و به واقعیت پنهان واری چیزها پی می‌برد.» آدام این ایده را به‌خوبی در رمانش اجرا می‌کند. رمان «بی‌پناه» پُر است از توجه به جزئیات و برجسته‌کردن آن چیزهایی که در پس اتفاقات و ملال روزمره وجود دارد و به چشم کمتر کسی می‌آید. «بی‌پناه» البویه آدام با ترجمه مارال دیداری اخیراً در نشر چشمه منتشر شده است.

به ناگزیر در دل آن نهفته شده است، بازآفرینی می‌کند. «پی‌یر منار، نویسنده دن‌کیشوت» اثر بورخس، نمونه‌ای از تکرار و نسه تذکار است. پی‌یر منار نویسنده گمنام فرانسوی است که تصمیم گرفته بود روایتی امروزی از دن‌کیشوت بنویسد که برای این کار سعی کرد خود را در دنیای اسپانیایی قرن هفدهم نویسنده اثر یعنی سروانتس غرق کند. او باید خوب اسپانیایی بداند، ایمانی کاتولیکی را بفهمد، علیمه مغربی‌ها چنگیده باشد تا می‌کونل دو سروانتس شود؛ اما اینها تلاش‌هایی ناممکن‌اند. خود منار به‌تدریج درمی‌یابد که تطبیق با اصل ماجرا تلاش درهرحال بیهوده است؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد، روایت خود را در اکنون بازآفرینی کند؛ پس درصدد برمی‌آید که کار سخت سروانتس‌بودن را در اکنون معاصر ادامه دهد تا از طریق تجربه‌های فعلی خود به دن‌کیشوت برسد. او این کار-نوشتن دن‌کیشوت- را بدون گرته‌برداری از سروانتس انجام می‌دهد. پی‌یر منار در حین کار درمی‌یابد که وفاداری به سروانتس نه یادآوری یا تذکار؛ بلکه دقیقاً تکرار گذشته در حال‌وهوای امروز یا به تعبیری دقیق‌تر «گذشته معاصر» است. گذشته‌ای که به واسطه تکرار چه بسا دگرگون می‌شود.»^۵

با این تعبیر تکرار همواره رو به سمت جلو دارد، تولید چیزی نو و نه بازتولید چیزی قدیمی، تکراری که کی‌یرگکور به آن «خاطره وارونه یا تجدید خاطره‌ای از آینده» می‌گوید و دقیقاً این همان تکراری است که پی‌یر منار از دن‌کیشوت ارائه می‌دهد. روایتی از دن‌کیشوت که از قضا بسیار غنی‌تر و پرمایه‌تر از دن‌کیشوت سروانتس می‌شود تا به آن اندازه که راوی داستان «پی‌یر منار، نویسنده دن‌کیشوت» که خود منتقدی ادبی و ازخودراضی است، در پایان به خودش می‌گوید که «متن سروانتس و متن منار کلمه‌به‌کلمه شبیه به هم‌اند؛ اما دومی بسیار پرمایه‌تر است.»^۶ این پرمایگی که راوی از آن می‌گوید، به کلمات و واژه‌هایی برمی‌گردد که منار در متن خود استفاده می‌کند که به واسطه آن می‌تواند دلالت‌های تازه‌تری پیدا کند؛ به‌ویژه آنکه هر نسلی یک متن یا یک اثر را به گونه‌ای متفاوت بازخوانی می‌کند.

۱. «مدینه فاضله مردی خسته»، هزارتوهای بورخس، احمد میرعلائی
۲. ۷. آشنایی با بورخس، پل استراترن، مهسا ملک میرزبان.
۳. ۵. واپسین گفت‌وگو با بورخس، شایسته پیران.
۴. ۶. تکرار، کی‌یرگکور، صالح نجفی به نقل از مقدمه و مؤخره.

روح چین قرن بیستم

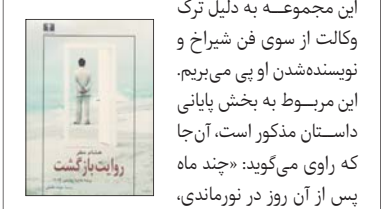
گرچه نوبل ادبی سال ۲۰۱۲ با مناقشه‌های زیادی همراه بود اما هرچه که بود برنده آن دوره نوبل، مو یان، پس از بردن جایزه با شهرتی جهانی روبه‌رو شد. «ذرت سرخ» که آن را مهم‌ترین رمان مو یان دانسته‌اند، به تازگی با ترجمه ناصر کوه‌گلانی در نشر چشمه منتشر شده است. مو یان حالا یکی از مشهورترین نویسندگان چینی است و تا امروز یازده داستان بلند و صد داستان کوتاه نوشته و آثارش به زبان‌های متعددی ترجمه شده‌اند. «ذرت سرخ» رمانی است که از پنج بخش تشکیل شده و روایتگر چند دهه پرتلاطم از قرن بیستم در گانومی است.

روایت مو یان حکایت سه نسل از یک خانواده است و در بخش‌های گوناگون رمان بحرآن‌های مختلف زمانه به تصویر کشیده شده‌اند. این رمان اولین‌بار در سال ۱۹۸۶ منتشر شد و یک سال بعد از آن نسخه سینمایی‌اش هم اکران شد. بخش چهارم رمان با نام «گفن‌ودفن ذرت» با این جملات شروع می‌شود: «در چهارمین ماه مشقت‌بار قسری، قورباغه‌ها تخم‌ها شفاف‌ای خود را در رودخانه آب‌سیاه، زیر نور درخشان ستارگان رها می‌کنند. سپس، در گرمای سوزان آفتاب ساحل، دسته‌های بی‌شمار بچه‌قورباغه‌های سیه‌فام که پیچ‌وتاب می‌خورند و به روغن تازه لوبیا شبیه‌اند، در جریان آرام می‌آیند تا در گروه‌های سیه‌فام‌شان، در رنگ مدفوع سگ به وفور در کناره‌ها می‌رویند. گل‌های خردل وحشی آن‌چنان قرمزند که شبیه شکوفه‌های ارغوانی آتشینی در میان علف‌های آبی به نظر می‌رسند. برای پرندگان روز خوبی بود. چکاوک‌های خاکی‌رنگ، که سراسر تن‌شان پوشیده از خال‌های سفید بود، به اوج آسمان پر کشیدند و هوا را از جیع‌های گوش‌خراش پر کردند. چلچله‌های خوش‌ترکیب از روی سطح آینه‌گون رودخانه پرواز کردند. خاک غنی و تیره ولایت گانومی شمال‌شرقی زیر بال‌های پرندگان به کندی دگرگون می‌شد. بادهای گرم از غرب زمین را درمی‌نوردیند و ابرهای تیره گردو خاک به بزرگراه جیانوپینگ حمله می‌کردند.»

عطف

مجازات و بازگشت

● **شرق:** «مجازات» مجموعه داستانی است از فریداندن فن شیراخ که با ترجمه کامران جمالی در نشر نیلوفر منتشر شده است. این مجموعه در واقع شامل داستان‌هایی از بخش سوم سه‌گانه فن شیراخ، معروف به سه‌گانه دادگاه‌ها، است؛ سه‌شیراخ که وکیلی پرآوازه در کشورهای آلمانی‌زبان بوده است در این سه‌گانه تجربه‌های دادگاهی خود را به داستان تبدیل کرده است. «تپه‌کاری» و «جرم» قسمت‌های اول و دوم این سه‌گانه هستند که داستان‌هایی از آن‌ها نیز پیش از این با ترجمه کامران جمالی در مجموعه‌ای با عنوان «تپه‌کاری و جرم» منتشر شده است. جمالی در مقدمه مجموعه «مجازات» درباره دوران وکالت فن شیراخ و شیوه وکالت او می‌نویسد: «فن شیراخ حدود ۲۰ سال یکی از نامدارترین وکلای امور جزایی در سرزمین‌های آلمانی‌زبان بود و مولکان سرشناسی داشت. همواره بر آن بود که در دادگاه‌ها حماسه‌ای داد بیافریند و در این گستره وکیلی کامروا به شمار می‌آمد؛ چرا که در وجدان او – برای پذیرش یا رد موکل – ابتدا نه پرسش ساده‌ی چه کرده است؛ بلکه معمای پیچیده‌ی چرا کرده است؟ به میان می‌آمد. پس از یافتن پاسخی دادگرا نه برای این پرسش وکالت را می‌پذیرفت و کوشش می‌کرد در دادگاه به این چرا؟! به سود موکل خود پاسخ دهد. و می‌شود گفت که تقریباً همیشه دادرسی را با سرفرازایی به سرانجام می‌رساند.» اما چنان‌که در همین مقدمه اشاره شده است فن شیراخ از دوره‌ای سه بعد «ناگهان دچار دگردیسی روحی می‌شود، پیشه‌اش را رها می‌کند، به یاس فلسفی می‌رسد، نگاه خوش‌بینانه‌اش دگرگون می‌شود و به نویسندگی روی می‌آورد و گاه تلخ‌نویسی می‌کند.» هشت داستان از نه داستان مجموعه «مجازات» برگرفته از بخش سوم سه‌گانه دادگاه‌ها فن شیراخ و یک داستان با عنوان «ایلومینات‌ها» متعلق به مجموعه داستان «جرم»، بخش دوم این سه‌گانه، است که به گفته جمالی در مقدمه کتاب هنگام برگردان داستان‌های کتاب «جرم» جا مانده بوده و اکنون به داستان‌های مجموعه «مجازات» پیوست شده است. طرف غلط، لودیبا، روز آفتابی آبی، همسایه‌ها، مرد دق‌کوتاه، ماهی – بونگودو، خانه‌ی



نویسنده‌گی را آغاز کردم. خیلی حرف‌ها در درونم انبار شده بود. اغلب مردم مرگ خشونت‌بار را نمی‌شناسند، نمی‌دانند چگونه پیش می‌آید، چه بویی دارد و چه خلای از خود به‌جا می‌گذارد. به انسان‌هایی اندیشیدم که از آن‌ها دفاع کرده بودم، به انزوا‌ی‌شان، بیگانگی‌شان و هراس‌شان از خود...» کتاب «روایت بازگشت» از هشام‌مطر که با ترجمه مژده دقیقی منتشر شده از دیگر آثار است که به تازگی در نشر نیلوفر به چاپ رسیده است. هشام‌مطر ایرانی پیش از این با رمان «در کشور مردان» که مهدی غبرایی آن را به فارسی ترجمه کرده می‌شناختم و اکنون کتاب دیگری از او منتشرشده که سرفراو به لیبی پس از سقوط حکومت قذافی است. سرفی که پس از ۳۳ سال دوری اجباری از این کشور میسر شد. «روایت بازگشت» چنان‌که در مقدمه ترجمه فارسی آن آمده به خاطرات هشام‌مطر از سفر به لیبی «پس از انقلاب لیبی در بهار ۲۰۱۲ مربوط می‌شود، به فرصت کوتاه‌میی حکومت دیکتاتوری قذافی و جنگ داخلی که لیبی حکومتی بی‌ثباتی می‌سوزد.» در بخشی دیگر از مقدمه مفصل مژده دقیقی درباره این کتاب آمده است: «هشام همراه مادر و همسرش به سرزمینی بازمی‌گردد که گمان نمی‌کرد دیگر هرگز بتواند بر خاکش قدم بگذارد. روایت بازگشت شرح این سفر است. تأمل منحصربه‌فردی است که تاریخ و سیاست و هنر، تصویری درخشان از سرزمین و مردمی در مرز تغییر است، و شرح اندوهباری از میراث به‌جامانده از حکومتی خودکامه.» کتاب «روایت بازگشت» شامل ۲۲ بخش است. آن‌چه می‌خوانید سطرهایی است از این کتاب: «این بست سرزمین در برابرم بود. زنگارگرفته و زرد. به رنگ پیوست تازه‌الیتام‌ها، شاید سرانجام بار شوم. زمین تیره‌تر شد. لایه نازکی از جوانه‌های سبز تپه‌ها را می‌پوشاند. و، ناگاه، دریای کودکی‌ام، تبعیدی‌ها را چقدر درباره چشم‌انداز دادگاه‌شان خیال‌پردازی می‌کنند. خودم را از این کار بر حذر داشتم‌ام. هیچ چیز فکرم را درنمی‌آورد. هرچند، توی دلم، همچنان معتقد بودم که روشنیایی وطن بی‌نظیر است. همچنان فکر می‌کردم که هر دریایی، هر قدر هم زیبا، یک فریب است. حالا، با همین نخستین نگاه‌ها به کشورم، فکر کردم در هر حال از آن‌که به خاطر داشتم روشن‌تر است. این واقعیتی که تمام این مدت وجود داشته، که تمام این سال‌ها همان‌طور که بوده باقی مانده، و من می‌توانستم آن را بشناسم. شبیه گفت‌وگو بود، شبیه فریاد و پژواک آن...».